



مؤسسه انتشارات
بوته‌مار

دوره دوم
شعر معاصر ۷۱

هینوز در مطب دکتر کالیگاری آزیتا قهرمان



هینوز
در مطب دکتر کالیگاری
آزیتا قهرمان

چاپ اول - ۱۳۹۳

شعر معاصر

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:
وضعیت فهرست نویسی:
موضوع:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

قهرمان، آزیتا.
هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری: مجموعه شعر / آزیتا قهرمان
مشهد: بوتیمار، ۱۳۹۳.
۹۴ ص.
۹۷۸-۶۰۰-۶۹۳۸-۸۲-۰
فیبا
شعر فارسی -- قرن ۱۴
PIR۸۱۸۰ / ۸۴۵۹ ۱۳۹۲
۸۱/۶۲
۳۳۸۵۶۹۳

هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری

شاعر: آزیتا قهرمان
مدیر امور هنری: رضا حیرانی
صفحه آرا: محمد قائمی
نمونه خوان: آرش قلعه گلاب
ناشر: بوتیمار
امور چاپ: رضا همراه
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه



دفتر انتشارات:

مشهد، صندوق پستی ۹۱۳۷۵ - ۱۵۵۳
تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۵۰۶۴۹
تهران، خیابان نصرت، نرسیده به جمالزاده
بن بست نجات، انتهای کوچه سمت راست
پلاک ۴، زنگ اول
تلفن: ۶۶۹۳۰۱۳۶

همراه: ۰۹۱۵۸۵۷۸۳۷۸ - ۰۹۳۵۷۲۱۴۴۱۴ - ۰۹۱۶۷۸۳۱۲۶۸

حق چاپ محفوظ است

فهرست

کتاب نامادری

- ۶ خروسِ سنِ میکله
۸ در ستایش نامادری
۱۱ آن دور سگی نشسته بر سطح ماه

کتاب یحیا

- ۱۵ رزم انفرادی در یک مانور عاشقانه
۱۸ تشریح کوانتومی یک واقعه
۲۰ مونولوگ سایه بازی
۲۲ ابوالهول سر پیچ رابطه فیثاغورث
۲۳ معمای اول
۲۴ معمای دوم
۲۵ معمای سوم
۲۶ بگذریم از پیچ ...

کتاب شبیه خوانی

- ۲۸ شبیه خوانی اصفهان
۳۰ شبیه خوانی مشهد
۳۲ شبیه خوانی کلاغ

کتاب سکوت

- ۳۸ نامه
۴۰ لبه‌ی قرنیز
۴۲ من ممکن نشد
۴۴ پرنده رفته بود

کتاب سلما
سفرنامه سرانندیب ۴۷

کتاب دکتر کالیگاری
جلسه هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری ۶۶
دستور تهیه‌ی یک آدم ۶۹
دو جور فارسی ۷۱

کتاب رابعه
سفید هیولایی ۷۴
حال عشق خوب است ۷۷
در صفت فراق ۷۹

کتاب روزها
به نام روزها ۸۲
تنها شعر می تواند ۸۵
تبریک عید ۸۷

کتاب گل سرخ
Happy Valentine ۹۰

کتاب نامادری

خروسِ سنِ میکه

توی نقاشی شاگال سوار یک خروسِ خوشگل شدم
 نوکش را بوسیدم عاشقانه و رکاب زدم
 توی راه سرش گرمِ کفش های زنانه
 قوقولی قوقو بالحن آصف برخیا
 خواندنِ عجایب النسا

۱۶۱

قلاده را در آوردم
 حساس بود روی طعمِ کنجد و نبات
 تفاوت سعد و نحس قورباغه ها
 با دیس پلو بحث فلسفی می کرد
 (تمام زن ها یک مار درازند در مضرب چهار
 دلیله محتاله اند.
 ماسه های گرمند و به به

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

شاخه شاخه ؛ درخت بادامند.)

توی بال چپش سوزن زدم

هی تندتر

تاجش را چرخاندم روشن نشد

پروپتش را کندم بی فایده

خروس سر به هوا؛ خون خورده و ملنگ

چشمش به دکه های خنزر پنزی

شدم نقش هردو

سوار و مرکب استکان و نعلبکی نارنج و ترنج

دورم تمام و نوبت نبود

فرز؛ پیچ اولین بهار باید پیاده می شدم

در ستایش نامادری

به عزیزه یوسفلی

۱۸۱

آی سونا خانیم
 در بن بست لاله ها دهان تو تیمارستانی قشنگ بود
 پلنگ را از رو بستی و ماه را نوشتم
 پستان همین شیپوری سفید باغچه باشد و شیرم حلال
 گفتم : قبول
 جنبل یادم رفت بی جادو
 جای دوا یوسف به خوردم داد
 از پیرهن پرچم برید
 افسوس نمک گیر یاقوت گوشواره ها شدم

کتاب مارکس پاره شد
 اذان به روی آب بسته
 بولبول خوانندگی کرد

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

بیا بیا گارمان بزیم بی عروسی
 حمام عمومی برویم بی لنگ
 فرخ لقا بکشیم دور اتاق
 آرشین مالالان با تخم مرغ و دوقاشق ژان لوک گذار

مثل یوری گاگارین ازراه رفتن روی سطح ماه می ترسم
 بیا بیا سیگار علف بیچیم
 برویم کلاب گی ها جیم را پیدا کنیم
 ازراسته پیگال چتری آبی بدزدیم
 دست هایم را دیگر نمی دهم؛ تنبیه شان کنی
 لج کرده ام با هارا گدین و هارداسن بالام

خوشه هایت خشم داشت
 شوخی هایم شاخ درآورد
 لبه هایت لیز بود سرخوردیم
 مُردم برای لهجه ی پالتوی مشکی و کلاه خز
 روسیه با تو شهر گرمی بود درسمت استوا
 من از توی آنجا یت بیرون نیامدم
 زبانانت از پرورشگاه مرا قرضی گرفت

آ ی سونا خانیم

بیا بیا روی گوش هایت کمی عقاب بخندم
 درخت توت را نزدیکتر بکش
 اردیبهشت است
 باید بالاتراز تب ؛ دیوانگی کنیم

آن دور سگی نشسته بر سطح ماه

۱۸۱

برای ما که در آب های فلک بی سرافتادیم
و عکس لخت مان تماشایی ست
برای آسمان و تیغه هایش روی گلوی ما چه اتفاقی می افتد؟
برای دهان تلخ و پر شکر
هوایی سراسر بادا باد.

هیچ وقت جوشان و اینهمه لبریز درعمرم نبودم
خواب و خلنگ ها راه افتاده روی خاک
کلوخ و سنگ حتی دست و پا در آورده
از دور سگی نشسته بر سطح ماه
و موسیقی شبیه هیچ جانوری سوسو نمی زند مگر که عشق
مرگ هم این قدر صد جان نبود

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

با کلاه بوقی و کشتی کاغذی
آدم های زیاد روی عرشه
هی چشم شدند برای کوسه ها
لب و دماغ برای امواج

برای خندیدن اینهمه زخم دردهانم
هیچ وقت پنهان نکرده بودم
تا ماهرانه رد شوم از پاییز

جز ثانیه در ابرها مهلت نیود
جز طنابی به دور گردنم حدودی نداشت جغرافیای من
ما دیوانه واری چاه بودیم در گودی دو کوه
ناچاری آسمان برای ریزش در رنگین کمان
برای هیچ و زمین من که تو بودی
پیراهنی از گوشت خواهرم به رنگ سرو پوشیدم
و کلمات از وضوح تاریکی غایب شدند

۱۲۱

اینهمه سر به راه و کج
هیچ وقت روی خودم تف نینداختم تا گرم ترشوم
و نقش فنجان تفاله ای جفنگ از وق وق و
سطرها ریسمان لقی اطراف یک صدا نبود

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

آیا واقعا در بشقاب قشنگ
 یک تکه شیرینی از خامه و عسل خواهم شد
 فراموش خورده می شوم.
 مورچه های قرمز ذره ذره مرا تا لانه می برند
 بهار که بیاید
 در شاید دهان پرند ه ای سیاه
 آیا دوباره سیب می شوم در منظره

کتاب یحیا

رزم انفرادی در یک مانور عاشقانه

۱۸۱

خواستم برگردم نشد
 من غروب ساده‌ای بودم در نامه‌ای بنفش
 با اردک‌های منگ از میدان مین رد شدم
 طبل زدم با قوطی‌های خالی دلنگ و دلنگ
 در جیم فقط دو نخ سیگار مارلبورو
 و پلاک مردی از گروهان یحیا یحیا؛ عجیب به گوشم

سلام کردم به جیب قرمز و یک تکه ابر صورتی
 برای کوچه‌ای دور بوی ماه نوشتم
 زبان فاخته در سرم آتش گرفت
 انفجار حروفی مثل دال و سین و صاد
 تقصیر من نبود؛ قربان
 محض سطرهای زخمی

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

هی کُندم و کُندم
تا پشت سروهای باغ سنگر بگیرم
لباس سربازی ام گشاد
پوتین ها دو نمره تنگ

خواستم برگردم نشد
تته پته راه افتادم روی تپه روبه رو
کسی از رادار نه اصلاً چیزی نگفت
ساعت ۹ منور زدند
آمدند از بالا از پایین از لای درزها
ماتروشکا زدند کاتیوشا زدند

۱۸۶

فرصت نبود ببوسم زیر رگبار عکست را
نشد در کمین وصیت کنم
آی بی شرف ها هنوز زنده ام

پوست شعری به دندان و سینه خیز
عاشقی که اشتباه جای صلیب سرخ
خط مقدم پیاده شد
همه مرده بودند در هاویه
بی سیم چی مأمورتانک راننده ی نفربر

نقشه محاصره؛ همه‌ی کاغذها را درسته بلعیدم

تسلیم

هیچ تنابنده‌ای شیطان یا مترسکی

باقی نبود کلاغی حتی؛

به اسیری ببرد تو را

یا درجا ترق

خدایا تیر و از خواب خلاصت کند.

تشریح کوانتومی یک واقعه

بلند شو یحیا

کهکشان راه شیری؛ ستاره‌ها و ماه دود شدند
نسبت دوستت دارم و خاک؛ تارو مارمان کرد

۱۸۸

بلند شو

سوارِ پره‌های سرخ برگشتیم به ما قبلِ انتها
ساعت‌های منحنی در هوا آویزان
زمین زیر پای مان ناپدید شده

دیگر برای هیچ صبحانه‌ای دیر نمی‌شود
نه چک چک شیر آب هست نه خوشه انگور
نه ما شاهدِ کلاغ و سایه ...

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

بلندشو

سیاهچاله‌های مذاب؛ هُلف ما را بلعیده‌اند
از همه نورهای ریخته خالی‌تر
وحشی‌تر از سطرهای سوخته
این جا تنها تر از هواییم
ولو؛ برهنه و نشئه

رسیدیم به هیچ کجای دور

به قبلِ نور

به تاریکیِ غلیظ "روی لجه‌ها راه می‌رود"

به اولِ "در ابتدا کلمه بود"

حروفِ الفبا در سکوت پاشیده‌اند

بلند شو یحیا لا مصب

ما دیگر کاملاً مرده‌ایم.

مونولوگ سایه بازی

این پیراهن سفید توست یا دامن سیاه من؟
 سیاه دامن تو بود یا من پیراهن نداشتم
 هیچ دامن من این جا نبود مطمئنی؟
 روی دیوار سوراخ های ریز برای شنیدن
 آن دور چشمک چراغ از فاصله
 جزمین درختان گیج اما شاهی ندارم

۱۲۰۱

وقتی حرف می زدیم زنی با دو چرخه از این جا رد نشد؟
 شاید ابری سفید بود یا راسویی سیاه
 آیا حیوانی به اسم ابر واقعا آبی ست
 گفت و گویی ست به قطع جیبی
 یا خواب در ابعاد مربعی کوچک؟

..... | شعر معاصر - آریتا قهرمان |
 | شعر معاصر - آریتا قهرمان |

هی تو

از توی انگشت‌هایت به ما گوش می‌دهی
 کوک کرده‌ای نگاهت را در ردیف ماهور
 پیراهنم از آن‌جا که تو سیاه است یا دامن؟

وقتی دست تکان می‌دهی؛ منظورت منم یا همه
 گفتمی اسم‌ها تقلبی بودند
 شکلم از عکس بیرون زده
 با چشم‌های دوتا چتر و بارانم هر دو اشتباه؟
 پیراهنم سفید دامنم سیاه

|۲۱|

شاهزاده دانمارکی لعنت به تو
 روی سن نمایش امشب برهنه می‌خوابم
 عینن اوفیلیا روی آب

ابوالهول سر پیچ رابطه فیثاغورث

چند روزی است؛ اسب‌های قرمز در گاراژ پنچر و
 ترجمه دریچه‌ی بسته‌ای است با پیچک‌های خیسِ قفل
 این روزن اما با پیچ و خم نخ طلایی به انتهای غار هیولا
 به یونان وصل می‌شود
 جایی که ابوالهول شعری به دندانش
 معما طرح می‌کند برای نصب سر مده آ بالای این افق برفی

۱۲۲۱

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

معمای اول

خاطره‌ای که پوسته‌هایش را از اکنون گرفت و عنوانش را از احتراق سماوات
در رختخواب چگونه کتابی می‌تواند باشد؟

|۲۳|

پلیسی

علمی

پاورقی

هیچ‌کدام

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

معمای دوم

جاده‌ای که روی ردیف طلسمات و رعایت موازین معماری بالای
 یک درخت پی‌ریزی می‌شود
 چند تن سیمان لازم دارد؟

۱۲۴۱

یک ته استکان
 به اندازه وزن کبوتری در آب
 مجذور قاعده ضرب در عدد پی تقسیم بر تراکم اوضاع
 به اندازه کافی

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

معمای سوم

۱۲۵۱

تفاوت زنی گیج که از باغ‌های گل سرخ مانوئل دفایا رد شد با مردی
که توسط پرنده‌های سیاه مشکوکی در خواب دستگیر می‌شود در
چیست؟

اصلیت احکام عاشقانه در تبادل دو مسیر مخالف ضمنی

تأثیر کواکب در سعدونحس نیروهای کوانتومی و ذرات ناپایدار در
اوزون

تفاوت دوربین لایکا و سازروسی بالالایکا در یک واقعه

کند غلتیدن دو دایره سبز و سیاه و اتفاق سنجاقکی در چهارراه بعدی
که می‌تواند همه ریاضیات قلب را قاطی کند

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

بگذریم از پیچ این رابطه فرعی در نصف النهارِ خود گردان و
اتصالات نامتصل

هوش مکعب‌های ساده برای چیدنِ چندین امکانِ معلق است
تصورِ ریزش ماه در برج‌های انتزاعی
تخمین زیباییِ ناب در زشتی
وقتی منار می‌خواهد جنبان باشد اما یک‌ور نیفتد روی خودش

۱۲۶۱

فعلا که اسب‌ها پنچر

بیرونِ جاده؛ پل و رودخانه‌ی مالمو یخ بسته

چرخ را بیندازی بالا

مست و ملنگ هزار سیب می‌شود روی هوا

پس صبر می‌کنیم تا بهار

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

کتاب شبیه خوانی

شبیهِ خوانی اصفهان

آهوی زردِ لاغر؛ لای سروها نشسته
 سنگِ جم نمی خورد
 آهو که می پرید با ساقِ پرپری
 از سینه‌ی زلیخا بیرون و بی هوا
 چشم‌هایش دو دو
 می زد؛ آب و پیاله را چپ می کرد

۱۲۸۱

نه این همان آهو نیست که...
 شاخِ کجش به گل بوته‌های دور قاب می گرفت
 تو هم نیستی همان که...
 چاقو بُرید شستش را

نه هیچ کدام

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

نه رودِ خشکیده در ساعتِ شنی
نه بلبل خواب رفته گوشه‌ی ترنج

منظره دنیا روی پل سرته است
غروب؛ دستخطِ هولِ عاشقِ قدیمی
پشتِ کارت پستالِ بنجلِ دوزاری
با چشمی که دیگر هیچ خطی را
قشنگ و به دل نمی‌خواند.

شبیهِ خوانیِ مشهد

۱۳۰۱

بالای رودی که نیست
 جانور زخمی خوابیده
 شن می ریزد از پهلوی شکافته
 از درز و کناره‌هاش
 هرسو خط مناره‌ها در باد خم می‌شود
 خش ش ش ش ش می‌ریزد و
 آب می‌برد
 این شهر خمیده روی خودش
 گلوله خورده و دارد تمام... وانا الله

این قصیده را دخیل بسته‌اند
 به آینه‌های پاک دیوانه و صد ضربه شلاق درخفا
 از هولِ اذان

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

آسمان آویزان به شاخه‌های غروب تا نریزد
و تابستان درخت ندارد
از فرط راه بندان
از شدت کلاغ

تنها خوبی‌اش همین که پشت پرده ضامن آهو
با لحن بلند می‌شود ده بار باران نوشت
فوج کبوتر و بازار مرده روز عزا...
در عکس‌ها چه بغضی می‌بینی؟
خواب‌ها سیاه پوشیده‌اند
پشت سر هر چه نگاه می‌کنم
اشن و افاقیا پیچ تمام کوچه‌ها
و آن مرد در باران آمد
با چاقو در دستش؛ هنوز
که از این طرف بیا

شبیهِ خوانی کلاغ

۱۳۲۱

دریا از روی خواب
 باد از روی ما گذشت
 مرا صدا می‌زد اسمی که صورت نداشت
 باران حروف کهنه را نو می‌نوشت
 جز افتادن دستی نبود تا بگیردم

ترسی که سایه‌اش از تو بود
 افتاده بود روی دیوار دو بال سیاه
 کلاغ رفته بود کمی خشکی بیاورد از حدود فرار

هرچند نمی‌دانم تا کجا را آب برده است؟
 باقی‌ام هنوز از آن‌که بست پلک
 و خوابش مرا نبرد

.....|شعر معاصر - آرزیتا قهرمان|.....

بادبان تا کجا نقشه را صاف رفته بود؟
تا انتها چه قدر سمت من است؟
راه باید مرا تمام کند
سینه‌ام سنگ سنگ کوهی شود

جریره با یال اسب‌های مرده؛ دزیره در کتاب قطور؛
دستکش سیاه مادام‌بواری روی برف
نامه‌ای پاره به روایت هدهد

این کلاغ هم برنگشت

|۳۳|

زنی از نمک در راه پاشیده بود
نوح تا بشمرد طوطی شتر گاو و پلنگ
کلپاسه و نهنگ، دیو دوسر
در بسته شد ماه بارید
عمر شماره می‌انداخت
و سقف چک‌چک نشست

این کلاغ هم برنگشت

فرصت نبود

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

رفتن وارونه در چاه می‌دوید
ستاره آسمان را تف کرد
دیوانه از تنگی‌اش سر رفته بود
و چاقو در رگ پارو می‌زند هنوز

این کلاغ هم برنگشت

له‌له‌زنان دارم از خودم بالا می‌رسم
تازه می‌خواهم زن شوم
بی‌تنه‌ای از پایین شبیه خودم
بدون شرح سنگ‌ها
و پرچمی که دوخت رگ‌هایم را به مار
سینه‌ام را به چشمه بست
خواب‌هایم را با قیچی برید

|۳۴|

جزیره‌هایت
بی‌حرف اضافه به من چسبیده‌اند
هزار بار مرده‌ام
و تابستان میان دندان‌هایم سبز می‌شود
چهل سالگی از تو گذشت
و این کلاغ برنگشت

گل‌های دامن‌ت راه‌راه می‌روند
و دنیا چه قدر کوچک‌تر
از وقتی بزرگ بودیم و آینه اتاق امنی بود

برای تسلی این غروب لازم است
یکی مرا فرار کرده بود
با سرعتی که خون از درزهایم...
گفتی پیر
برنگرد

۱۳۵۱

از من جلو بزن
شکل گفتن دارد از کلمات می‌افتد
طرح حروفی که زخم را اسلیمی نوشت
حلقه‌ای با مورخ و بسمل
و قصد ما برای خانه‌ای که...
یادش بخیر

دیر است برای دوباره
برای روزی که بعد ...
زخم تو روی عبور دل می‌زند
نرو نمان

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

از بریدگی‌هایت پیاده شو
آن قدر هزار ساله‌ام که دیگر فقط خودم
همین که هستم
تلِ استخوانِ ریخته
ویرانه‌ای از جمله‌های سربریده

مرگ روی کاشی‌های لیز
دست خونی‌اش را به گلوی تو می‌گرفت
تا نیفتد

۱۳۶
حالا آسمان به هیچ بگیردم
زمین دارد در تنت فرو می‌رود هنوز
دارم از تو بالا می‌روم
تا آدم شوم
خشکی مربعی کبود است
اندازه‌ی دو پای کبوتر
زبان مادری بغ‌کنان دور خودش می‌چرخد
می‌گردد و پر پر
می‌رقصد و بغ‌بغ
این کلاغ هم که ...

کتاب سکوت

نامه

۱۳۸۱

سکوت خواب‌های زیادی دید
 و به یاد آورد شانه کسی را در خم آسمان
 تو پرنده‌ای شدی با زخمی بزرگ‌تر از سایه‌ات
 و به یاد آورد انگشت‌هایت را با آن رد کبود
 دوبال بریده‌ی کوچک در پاکت سفید
 و به یاد آورد
 چه قدر ما خوب جنگیدیم
 تا فراموشی مرگ را بغل کند

سکوت

مثل درخت ایستاده‌ای
 می سبز می شود برگ می دهد
 میوه‌ها؛ فانوس روشنی از خون

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

طولانی تر از کلماتی که ما را کوتاه برید
و خالی نوشت
در این تهی تیز است چاقوی تو
پر از سیاه
گودال کننده در طول سالها

سکوت راه را ادامه داد
ادا کرد ما را در خوابهای بد
در این هوای گرفته ابری دور ما پیچید
و آینه‌ی جیبی میان بری نداشت
تا باور کنی
باران از ابرهای تو همیشه روشن تر است

لبه‌ی قرنیز

۱۴۰۱

روی این لبه
 راه رفتن تنگ است و خفه
 این دکمه باز نمی‌شود
 در جلد گربه اجاره‌ای؛ گیر کرده این خانم
 هند من از سفر جا ماند و
 این طوطی خپل؛ راحت خوابیده در قفس
 بد خوابم و مهلت کم است

زودتر از پریدن سایه‌ها
 چند بخیه و چروک
 و ردّ الو سلام
 در وقت منقضی اتاق غایب صدا باطل می‌شود

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

و تنها عشق
 عشق می تواند آیا...
 هلت بدهد جوری که قل بخوری یواش کف خودت؟
 بریزی و روشن
 گرد مثل ماه
 بعد سقوط از سگ زوزه ها و تمديد فرار
 با همين کلمات ارثی بی ترس دریا
 روی این قایق می شود آیا چیزی نوشت؟

|۴۱|

این داستان نویسنده اش را گم کرده
 قهرمان عوض شده
 بهار زیر و رو
 و دیگر این که...
 اه داشتم می گفتم:
 این دکه باز نمی شود چرا؟

من ممکن نشد

داستانی دراز از خون دخترم بالا می‌رود
 کوتاهم هنوز و دهانم بسته...
 پشت سرفه‌ها با قاشقی شربت خوابم گرفته

|۴۲|

بهشت تو حومه‌های مرا زشت می‌کند
 از مادری دامن سیاه راه راه
 از قفس رد شد

از تمام مرگ‌ها سخت‌تر
 رد شدن از زنی با شباهت من بود
 این همه مرده بودم و
 برای لوزی‌های آبی نازکم هنوز
 پاره‌های حرف

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

تن را از جدول زخمی بیرون کشید
روزها طبق باد غلط در آمد
ممکن نشد
در این شلوغی پیدا شوم

روی تمام اسم‌هایم
برفی عجیب باریده بود

پرنده رفته بود

خط زد

بال بال از نو مرا نوشت

هیچ آسمانی

یک بار هم پروازمان نکرد

شهری که رفته بود بی ما

هیچ سمتی پیدا نشد

پشت خواب‌های منقش

هیچ نیلوفری معنای او نبود

|۴۴|

رودخانه‌ای پریشان

روی دست‌های بریده

رودخانه‌ای مهربان

از شیارهای ترس با من پرید

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

رودخانه‌ای گریان
در سکوت آتش گرفت
رودخانه‌ی دیوانه‌ای
تا به هم جنبیدیم
ما و همه چیز را با خودش برد و
رفته بود.

کتاب سلما

سفرنامه سرانندیب

هیچ کس در تاریکی هیچ کس پنهان نبود
 باید قایق را بدهم دوباره تعمیر
 دریا از در دیگری وارد داستان شود
 باید سفر به طرز مایلی انکار نقش من باشد
 و روی پرده بزرگ بنویسم

Adios

|۴۷|

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

بیا سمت برگ‌های آخر پاییز
 راه پیچ و خم دارد گرم‌تر شوی
 دسامبر است

۱۴۸

تاریکی رویمان خم شده
 برگردان شاد ما درفنجان قرمز است
 کمی ابر آن گوشه
 سایه‌ها دست به گردن کنار یک درخت
 درست در همین صحنه اما
 ! چه برفی یکباره

زیر برف
 زیر نور ماه و کلمه‌ها
 این عکس یادگار ماست

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

خواب دیدم جزیره مجنون پرنده‌ی غول پیکری‌ست
 تو شبیه نخل‌ها یک ور افتاده‌ای
 پشت نخلستان

۱۴۹۱

در نقاشی شرجی آن بندر
 یا در شلوغی بازار بین آن همه خواستم پیدایت کنم
 غبار ستاره‌ها
 و این تلسکوپ صد بار هوای مرا چرخاند

بادها در سرم هلله کردند
 برهنه ایستادم
 تو چکیدی و اتاق آتش گرفت

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

عاشق زنی به اسم سلما بودم
چشم‌هایم را
جای نقابش پوشید و رفت

۱۵۰۱

با انگوهای نقره و دهانِ ناپدید
زیر نخل‌ها مویه سر داد
با دستکش و کلاه‌م ایستاد کنارِ خیابان
با حلقه‌های سرخ در سال‌ها مخفی شد

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

به وقت دریا ساعت عمیق و آبی
صدای بادهای بلندتر از پرچم روبه‌روست
آینه‌ای که نجما از توی آن حرف می‌زد
روی سینه‌ی کبوتر شکاف باریکی ست
روی منظره طرحی که او کشید
دریا را نزدیک تراز قبل نشان می‌دهد

تنها مسافر این کتاب تویی
پس با خیال راحت برهنه می‌شوم
پیش از آن که غرق شوی

حالا دوباره دیروز است
 هفت سال بعد چنین روزی
 عاشق تو خواهم شد
 همه صورت‌های تو آشناست
 دست‌های شاخ و برگ این درخت
 شیب‌های مسیر دریا
 نام تو به هر زبانی مرا به گریه می‌اندازد
 گاهی با من فقط حرف بزن عزی

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

۱۵۳۱

خوابیده‌ام روی تختی فلزی
و نام‌هایت را می‌پرسند
اسم رگ‌های بریده را یکی یکی
آن چشم خندان قصد کشت مرا دارد
بندها محکم ما را گرفته‌اند
با تیغ و سوزن می‌شکافند
پاهایم را باز می‌کنند

مرا به زور بیرون کشیدند
از لای استخوان‌های گرم تو

فراموش نمی‌کنم
این حفره تویی حالا

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

ماهرانه زخم را دوباره می‌دوزند
 از هوش رفته‌ام
 تو بلند می‌شوی
 و جای من عاشق چهارمرد غایبی
 به دنبال آن‌ها می‌گردی سرگردان
 پشت سرم راه می‌روی

۱۵۴۱

درتنت غلت می‌زنم
 خواب می‌بینم
 آن سوی پُل یکی مرا صدا می‌زند؛ نجما

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

روی سنگ‌ها
خط بیگانه‌ای از تو می‌نوشت
سایه‌ات از سطرها بیرون زده
باز به اولین حروف برگشتیم

در این بیابان لیلا
دلم برای راه رفتن روی آن لبه تنگ می‌شود
وقتی الفبا در سرم زوزه می‌کشید.

شب بی‌توانتهایی نداشت
ماه دزدانه درون ساعت شد

.....|هپینوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

موهایم روی سر زنی دیگر
 پیر می شود
 قلبم در سینه ی آن یکی
 می خواند برای تو
 چه قدر گلوی این سهره
 در صدایم می لرزد
 او چشم ها را از روی چهره ات برداشت

سلما کور است حالا
 دستش را من گرفته ام
 تو کجایی؟

سربازها رژه می روند
 باید در این داستان کمی تندتر دوید
 شهر اسم و نشانی تو را دارد
 پرندۀ سفید علامت شماست
 از پشت شیشه دیدم
 همان مسیر و آسمان خمیده

بعد جمله ها روی خاک دراز می کشند
 بعد یکی از ما برمی گردد به خواب
 تا عاشق تو باشد هنوز

خانه‌ها را از ته بریدم با قیچی
جای درختان و کشتی‌ها عوض شد
آدم‌ها را خط زدم
سوراخ‌ها گودتر از قبل اند
صفحه‌ی بازی ناپیدا...

۱۵۸

تنها در گم شدن ایستاده‌ام
تا نشانی تو باشم در این فرار

آسمان؛ خاک و باد
روی کاغذهای میز یکی شدند

گیجیم

نوشتن شعر از روی چشم‌های تو می‌ترساندم
نرمه‌های شن زیر زبانم
گفتن را سخت می‌کند

در سیاهیِ فاصله تنها می‌شد تو را بغل کرد
مهم نیست همانی تو یا سلما منم
دوستت دارم با دهان تو
لب‌های هردوی ما را بوسید

خون خواب آلود تو در خاک سرد
خون مدهوش تو در شاخه‌ها

۱۶۰

ترس را به ریشه‌های زمین بسپار
مرا به درختی بلند بدل کن
به شکلی در انتهای راه
به شعری که شاید خواهی نوشت

باید تنها و دوباره برگشت
ما برگ‌های سپیدِ سدر
ما تپه‌های خاکستریم
جایی که برف می‌بارد هنوز

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

برای رسیدن به دور دیر است
منتظرم

در شهری که برف‌هایش این‌جا باریده
جای زنی دیگر چشم به راه تو
روی تختخوابِ دیگری
با دست‌های یکی به جای تو
در اتاقی نامریی...
منتظرم

کسی دستم را به دور تو می‌پیچد
نگاه تان می‌کنم
آغوش تو همیشه گرم است

تو منقار سیاه داری
 تو مردمک‌های سیاهِ درخشانی
 از بی‌رحمی سکوت شب می‌سوزد
 لابه‌لای این حروف
 دنبال دست‌های منی تو؛ سال‌هاست

۱۶۲۱

بال تاریکت برقی زد
 باران گرفت
 زمین با چشم تو خیره؛ نگاه مان می‌کرد

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

|۶۳|

مرگ تنش را از پوستی ناشیانه وصله کرد
ایستادم میان سروهای غریب و روشن
باد آمد

انگشتان نورانی برای چرخشِ غروب
باد آمد

پرنده‌ای سفید برای نمایش دریا

کبوترها آهسته از روی سینه‌ی عُزی رد شدند
در صدای تو موج‌ها دوباره خندیدند

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

نباید بیدار شوی نجما
 نباید اعتراف کنیم به زنده بودن
 نباید گریه در این هوا جدی باشد
 شاید بیراهه‌ای در این حدود پیدا کنی
 مه غلیظ است این جا
 حالا پشت پلک‌های سلما
 نام و نشان ما یکی ست

|۶۴|

من به تعداد عاشقی تو را به دقت مرده‌ام
 و به اندازه مردن‌هایت دیوانه وار عاشقم
 دیگر اهمیت ندارد
 نور از کدام جمله وارد کتاب شود
 کرم از کجای سیب دنیا را نگاه کند.

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

کتاب دکتر کالیگاری

جلسه هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری

نه آبی بود عشق نه سرخ نه خاکستری
 اتاقی سیاه با مقرنس طلا، تودوزی مخمل شرابی.
 دستگیره های مذاپ و دیواره های رو به دریا
 سلام و کلاغ های رنگی در یک هوای قدیمی.
 سلام و شعله ها
 و صحنه را دودی ملایم می گرداند.

|۶۶|

حدود جغرافیایی این خواب از خط چندم مبهم است؟

رود تاریک از این جا رد می شد. سرود قایقرانان ولگا. خور خور
 پاروها در سینه ام. مرد روسی با چکمه های گلی. قطاری مرا به داخائو
 می رفت دو چرخه ای بی صاحب از تماشاخانه برگشت. ساعت چپ
 کوک و مست در گردنه افتاده بود. کاغذهای برفی و این همه کشته

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

در کتاب بی سطر

گل سرخ؛ زخمی که می خزید بالا تا شکل موسیقی

گذشتیم. گذشت

این رابطه تا کجا پیچ می خورد وقتی که راه لغزیده است؟

روی قایق‌های شناور درخونم حکاکی فیل‌هاست. روی استخوانم
چیزی بنویس. جوری که نور از تو می چکد. کلمه‌ها دورمان بازو
شدند. بازی‌مان گرم بود. لبه دنیا را برگردان روی لبم. پشت الفبا
سد و در حاشیه آبشار است. تا باریکه‌های سکوت بکش صدا را
تا فارسی دل نهنگ پیدا کند تیمارستان شن از شیب زبان و قاب
شیشه‌ها بیرون بریزد.

۱۶۷

گذشتیم. گذشت

بیابان با چه شگردی روایت ورطه‌هاست؟

تاریکی هرچه پلک می زدم هیچ کس ظلمات ویزوئیز و سطرهای
لبریز. وقتی شاخک‌های ماه در آسمان کج شد. شب با همه
تردستی‌اش جواب این شکاف نبود. در نفس زنانم مردی با خودش

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

در معاشقه. کم کم راه می‌شدم در چاه و لیز می‌آمدم بالا. در اتاقِ
عکس‌ها؛ آسانسور فلج در طبقه هفتم. دوزخ زاویه غریب و سردی
داشت. چهل طوطیِ خمیده روی کتابِ غایب؛ در طلسمات چشم
تو یکباره سنگ شدند.

گذشتیم. گذشت

بگو آن‌جا برای رسیدن به سوی ما چه خط و نشانه‌ای دارد؟

حالا منظره کجای دیروز است؟ شاید رسیده‌ایم. چشم‌بند سیاه را
بازکن. این بوی غول تنها در قوطی کبریت خیس این اتاق بدقلق. با
آینه کاری و طاقچه‌های مخفی. کلید را بگیر. بچرخان.
این مکعبِ شاد؛ پهلویِش چکه دارد. گوشه اش تَرک.
هرچه دورتر؛ برهنه در خودش راه می‌رود. هرچه دیرتر دوباره آمده
است و تنهایییم. یک مسیر چپ اندر قیچی که زیر آب نشست اتاقی
بی سقف بی‌ثانیه

۱۶۸

و عشق آوار و آهسته
گذشتیم. گذشت

دستور تهیه‌ی یک آدم

۱۶۹

به متر و وزنه‌ها باید برگردم
 به شاقول و دایره؛ پرگار و گونیا
 به اندازه‌ی سکوت دست‌های قحطی قطره چکان
 پیمانه ماشین حساب

باید کند و یواش بنویسم
 دریا با صدای کشیده و آرام
 جنگل خش‌خش‌خیس یک برگ
 در این هوای خسیس و ابرهای محدب
 اشاره‌ها کافی اند

لای درزها از لیوان‌های کف آلود
 نشت کرده‌ام از تمام سوراخ‌های لحیم و

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

لبه‌های با چسب محکم شده
 غلیظِ غلیظ شیرین و سَمی
 مثل دندان‌های ریز دور صدا
 فنرهای تنگ به گرد سینه
 نفس نفس

من به شدت مایل به خوردن شما با دست
 و ناقلِ عطسه‌هایی دیوانه‌ام

باید صاف و دور بایستم اما
 پت پت شعله را زیر گلویم کمتر و...
 برگردم سوی حروف زخمی و آهستگیِ بال‌ها
 برگردم به خال‌های سفید و پرهای سیاه

۱۷۰۱

تق تق ارواح پشتِ دری که نیست
 به شتک‌های خون
 پشنگ نور
 ذراتِ شادی در تلسکوپ
 باید کم کم برگردم

دو جور فارسی

اول

۱۷۱

فارسی مرا زایید خوش خط مرا نوشت
 بند قنّداق را تا گلو محکم کشید
 با تذهیب و قاب منبت
 سیمش را سه بار دور دهانم پیچید

فارسی گلداز راه راه جیب دارِ مردانه
 زنانه ارمکی توردوزی
 آجری بازه کشی و نقش سرو
 طرح جندقی طرزی افشاری و هلال
 خورشید و شاه شیر و کمند
 فارسی آی باکلاه
 زبور زمان زیادی زبان دری

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

زورم نمی‌رسد زنبورهايش ويززززز

فارسی

فارسی این زیور زهر دارد چرا؟

دوم

فارسی مرا زایاند

فارسی باغ شکوفه آي بردند بگير و ببند

دزد نردبان به دوش بنگ و سنگ شیشه و الفرار

فارسی چشم چران محله‌ی گبری

جادو ورد راز و نیاز

ماز باز عروسک گداز

فارسی درگوشی نفس نفس

فارسی لیلی و دکتر سمیع در بخش چهار

فارسی بغ بغ کبوتر

فارسی نارنجک را بزار توی خودت

ضامن را بکش نترس

فارسی منتظر مشتعل مناظر منفجر

فارسی زنده رود را زایید

زانو زن زرافه عجیب

زانو زن فارسی عزیز

تا ادامه دنیا هنوز فارسی مرا بزا

۱۷۲۱

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

کتاب رابعه

سفید هیولایی

آواز بی پرنده فروردین بی درخت

عشق بی دست و هست

۱۷۴۱

نام تو را به پیشانی ام شلیک کرد و برد

تا شکل گلی سفید و هیولایی در آسمان سیاه

تا زانو روبه روی خدا خم شوم

برویم سروهای آبی امشب پیدا کنیم

برویم امواج دیگری در این صدا با ما بسوزد

ردای نارنجی در نوبت است

این بطری و کتاب می ماند و من رفته ام

می دانم عادت می کند غروب به اشباح لانه اش

احترام به میله ها به سایه قسطی اش

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

این ابرها می بارد و
ترکیب شعله‌ها در ما عجیب می شود
افسون کافه‌ها بوته‌ی گلی سرخ

چه تند در را زدند آمدند بردند کشیدند
چه زود حرف‌های دزدکی قایق کاغذی کوچهی دلبری
دستم به شانها نمی رسد
باز باران چرا گرفت
دیر شد کالسکه رفت
یادت هست چه اسب‌های روشنی؟

۱۷۵۱

حرف‌های تو برق می زند امشب
کرم شب تاب شدی؟
راستی صوفی کجا کی بی من سفر شدی
کلمه‌ها کی آمدند روی میز شاعر شدند
لیوان سوراخ دارد چرا بشقاب‌ها دیوانه‌اند؟
تو ساغر را بریز تمام تو از خودت بگو
دریا از کی به این خیابان دچار شد؟
درخت گیلان در این عبارت آتش گرفت

چه قدر صدا می ریزد و در سطر کوچکی - جا نبود؟

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

شاخه‌ی سرخ از شکاف لبم بیرون
دوباره در قصه‌ای که درد می کشید
هی کوه دره خواب و خاطره
دوباره با کوچه‌های خاکی خلوت شدم

با دفتر و مداد سبز شهرها چرخیده‌اند و حدس می‌زدی
ماه قاتل است و حدس می‌زدم
آسمان مرا تمام کرد و راه دور می‌زند امشب

آمدی و سمت‌های دیگری از نو زمین
آمدم و رفت‌های دیگری از من سلام

حالِ عشقِ خوب است

۱۷۷

این حال خوب نکند از ما خسته برگردد توی غارهای سبز
 قهر دمپایی کهنه پایش شمعدانی‌ها را آب دهد دوباره
 این حال خوب تف نکند به دکمه‌های لق
 نخندد طوق‌مان را ببیند

همین حال خوب به ما کوه داد و صبح خیس
 خنده یادمان داد و آینه جیبی شکست
 دواسبه آمد به تاز با کلاه سرخ؛ شمشیر هندی به دست

باران و شاخه‌ها را نوشت جام آورد
 هیولا کشید رو به ماه زوزه‌هایش
 همین حال خوب رنگ‌پریده با موی فرفری؛ معصوم و خُل
 انگشت‌های داغش روی سینه تا صدای امواج روشن شود

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

ابرها را مبادا ول کند
در را ببند سرش به حرف گرم شود
گفتید از کجا... دهلی یا ونیز؟
نزدیک قونیه... عجب

بگو بیرون قرق. نصفه شب سر می برند
از آل‌ها بگو از بگیر و ببند، بترسانش
سمت‌های دنیا را بگو بسته‌اند

شب سمور لب تنور
قشنگ‌ترین ساعت مشنگ دنیا
عقربه‌هایش؛ مجنون تلوتلو
عجیب این کوچه‌ها و باد
گیج این روزها و راه
در چرخ و بگرد در هوش و حواس دیگرند
کت بسته مست ما را با خود کشان‌کشان کجا می‌برند؟

در صفت فراق

۱۷۹

بهار رفته بود در احوال رابعه شمعی برایم روشن کند
 نخل‌ها نوحه می‌خواندند
 در پای هر درخت باران را بگو بیارد و جنگا جرنگ باد
 شب عجیبی بود

انگار تن را به غرق می‌زدی در کبوتران
 انگار لاله می‌رفت بالا و شعر می‌نوشت
 انگار دلتنگی آسان بگیرد با این صدا
 سطرهای پیچک در قرمز آهسته و خدا ابرها را هی کند

آهنگ چشم‌های ما به ابتدای زمین رفت
 به ساعت شکوفه برف و نمک
 به گوش آسمان در قطره‌ها

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

مثل آب‌ها داشتم با خودم راه می‌رفتم
 مثل آب‌ها می‌نشستم در برج‌های فراموش
 مثل آب‌ها تا گم شدن آیین من شود

رودها تمام قد روبه‌رویت
 پروانه در همین هوای قشنگ هزار بار مرده بود؟
 طرحی که با شعله‌ها کشیدیم
 چه قدر دلم تنگ و جزایر مجنون در این حدود زنجیری‌اند
 هی هی هی در گویی که گفت
 در گفتی که گو

این جمله‌ها از ناتمام بی‌صاحب و ریخته بین ما
 چه قدر سر و پله‌های بی در
 برپت در خوابِ سنگ دست با تلفظ ای کاش

۱۸۰۱

وگر نه ای ماه
 من همان دیوانه‌ام که بود و هستم هنوز
 اما در گِل نشست غروب و نیزارم

شما بیایید
 از دیشب و کجا
 تا با این حروف سریانی کبود
 از نو قایق نوشته باشیم در وصف کارونِ گم شده

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

کتاب روزها

به نام روزها

۱

آن که تابستان را روشن کرد
و ابرهای نو از برگ‌های مان چکید
تردید آسمان در هیچ زنی معنا نشد
هیچ چشمی پنهان نکرد پیراهن تو را
و نیم‌رخ خونی زمین را شاهد گرفت

۱۸۲۱

به نام ساعت‌های گم شده در باد
به نام تپه‌های سبز که راه می‌روند
لوزی‌های کبود از شکل ما ترسیده‌اند
گوری در شش جهت
مردگانی تیزتر از تیغ‌های چاقو
وقتی صدا بریده و کند
بر خاک می‌چکد

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

به نام خانه‌های رقصیده در باد
 دری معلق در هوا
 دهان باز مانده‌ام ...
 آن‌ها که رفتند و
 معطل نشد تاریکی تا ماه بی تو کامل شود

۲

فریاد تو را یاد خواهد گرفت
 یاد گرفتم نعره بزنم
 یاد گرفتی بلند شوی
 و دست بیندازی زیر طناب و ذره‌ای هوا

۱۸۳۱

باور می‌کنم
 این روزها خیابان قسمتی از درسِ ناتمام من است
 و این قایقِ سبز کوچک کنار پرچم و بطری شراب
 یاد عشق و صورت سیلی خورده‌ام
 ترکشی در حقِ حق بلند
 گلوله‌ی نشسته در استخوان

به نام صندلی چرخداریت بر شیب ماه
 نامه‌های برگشتی

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

خواب‌هایی که کتک خوردند
حرف‌های ناتمام و دندان تفت کرده‌ام
به نام روزها ...

تنها شعر می تواند

این روزها با درّه‌های بلند

با خواب‌های بد

بیدارتر از چشمان تو

۱۸۵

روزهایی که مرگ، خودش را چاقو زد

و قرص‌های به این خوبی، مرا اعتراف می‌کند

این روزها سمندری در جلد یک درخت

با خودش راه می‌رود

دور می‌زند عاشقی در خاطرات مادرم

کوچه با رگ بریده مست کرده

این روزها، تنها شعر می‌تواند ناخن‌هایش را

در صدایم فرو کند

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

تنها شعر سرش را به سمت نور کج گرفته
تا عشق واضح شود
این روزها شعر باید بخندد و
فندکش زیر تمام جمله‌ها ...
از بالای برج بشاشد روی این زمین
تنها شعر
شعر
شعر می‌تواند و لج کرده .

تبریک عید

۱۸۷۱

سیم‌های اتصالی روی بهار جرقه می‌زند

بوی حرف‌های سوخته

بیخشید

این روزها صدایم کمی دودزده

مکالمه کاملاً ابری است

و گفت‌وگو ما را سقوط می‌کند

با نوشتن خط در میان سلام

چند حفره و دلی که تنگ

پشت گل و جیغی بلند

یک خط مبارک و چند نقطه چین صدا با مشق گلوله‌ها

عشق را با آب رقیق کردم امسال

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

تا خوابم نگیرد
وقت حلول قاطی کردم خودم را
با درخت‌های کج با سایه‌های نیم‌سوز
مردی که وارونه می‌دوید
دستش فرو در زوزه‌ای سیاه ...
عکس‌ها نشان می‌دهند
رد دندان‌ت روی بهار و گلوی من
چقدر واضح‌تر از بوی شکوفه‌هاست.

کتاب گل سرخ

Happy Valentine

هفت کوه؛ شش دریا و دو آسمان تباری کرده اند؛ دروغگویند
کی به تو گفت دوستت دارم؟

۱۹۰۱

توی گل‌های شیپوری زار می‌زنم: از تو بیزارم
توی رودخانه‌های آهک ریختم روی ملافه‌ها مرکب
شکل عفریت کشیدم روی بالش
شاخ دیو روی عکست از تو بترسند ماهی‌ها

به دکمه‌هایم قفل محکمی بود به نوک پستانم طلسم
همه درخت‌های کوچه را ازّه کردم از لج
همه فایل‌هایم را پاک
اسمت را چپه صدا زدم؛ پیرهنتم را دزدیدم

قیر مالیدم به شیشه ماشینت؛ میخ پاشیدم پیچ جاده‌ها

.....|شعر معاصر - آزیتا قهرمان|.....

در توالت رویت قفل؛ رفتم سینما؛ بی خیال
توی لیوانت سوسک انداختم؛ توی کفشت پونز
بازی را به هم زدم هرروز
مهره‌ها را از نو دوباره چیدم

وسط حرف‌ها یک باغ وحش دریایی
پشت جدایی یک فرودگاه صحرایی کشیدم
شب صدای جن شدم توی گوش‌ها
بمب ساعتی توی رگ و پی‌ات
کراوات میهمانی‌ات را قیچی زدم زیکزاگ
حرف‌ها را گرداندم مثل باد
کارهایت همه بایگانی لای پوشه...

۱۹۱

تو بدجور بوی زعفران و گل سرخ می‌دهی
صدایت اه اه شبیه بوق قطار دلم را هُرری
چشم‌هایت بدتر؛ دو پیاله مسی؛ پر از قند و حلواست
قلبت هزارماهی قرمز وول وول توی هم

بعد از این هرچه پرسیدی راست می‌گویم هرچه بگویی انکار
توی موهایت کوکتل مولوتوف پرت کردم
شبیه آرتور رمبو شوی

.....|هیپنوز در مطب دکتر کالیگاری|.....

انگشتم فرو توی رؤیاها؛ چک چک کند حالت
 قورباغه‌ها سوزن شدند زیر لحاف
 پرنده‌های شعر اسب پریدند بالای درخت
 زن‌ها قوری چینی روی میزاتاق

تمام فلش‌های دنیا خمید سمت چشم‌های تو
 خیابان‌ها تا خورد پله پله تا کنار پایت
 گنج درگیر حفظ شماره طولانی توام
 در استخدام تماشا این گوش و چشم‌های قیقاج
 خسته از اضافه کاری مدام

۱۹۲۱

از تق تق چکش‌ها روی دیوارت ابرها زاییدند
 دوری از چنگال‌های تیزم
 سازهای نق نقو توی دلم رجز خوانند
 سماع فیل‌ها روی حلقه آتش
 رقص خرس‌های دامن گلی روی بشکه‌ی باروت

زنجیری هندوستان شدم از لهجه‌ی طوطی‌های دیوانه‌ات
 کاش قفس بیاورند ازدها ادب شود
 اردیبهشت را دوباره تزین کنند برای ببر

.....|شعر معاصر - آریتا قهرمان|.....

تا شیپوری‌های سفید را نخورده این میمونِ حریص
دنيا را نریخته نپاشیده روی دامنش هیولا

عشق همین گل سرخ است که می‌بندم به سنگ و
پرتاب می‌کنم سمت شیشه‌ها تا ناغافل
جرنگ و جرینگ و جرنگ
گرمب



دوره‌ی دوم کتاب‌های بوتیمار:

مجموعه شعر

جاده‌ی آویشن - محمد درودگری
 پیراهنی برای پل سفید - سعید سروش‌راد
 از خشای صبح - علی‌رضا سیاوشی
 نگاهت کودتا می‌کند در من - ونوشه اندرخور
 واژه‌های گم شده - افشین کرد
 در پیاده رو - لهراسب زنگنه
 از نزدیک‌تر که می‌شوی - امین بزرگ
 توفان بادیه - آزاده فراهانی
 واژه‌ها به همین منوال - ابوالفضل پاشا
 تنها دل درخت به حال ما سوخت - مرتضی محمودی
 رقصیدن روی آسفالت - جلیل الیاسی
 که زیر - سیاوش سیزی
 اصلن چرا ابدن - آفاق شوهانی
 تداعی معکوس - الهام محتشم‌زاده
 حوا در میانه آتش آب باد خاک - مینا جعفری
 بزرگراه مسدود است - رزا جمالی
 چون ساعت شنی از تو پریم از تو خالی - یاور مهدی‌پور
 هیچ دروغی به قشنگی تو نیست - محمدکاظم حسینی
 زهرا مشتری ولتاین چهارشنبه بیست و یکم - سعید آژده
 و غیره - سپیده جدیری
 خانه‌زاد خورشید - محمدمحسن سوری
 دارم به آخر خودم نزدیک می‌شوم - مسعود احمدی
 جنازه مریم بنت سعید (چاپ دوم) - داریوش معمار
 جن‌ام جماعت بسم الله - رضا حیرانی
 قرارگاه‌های ناخوشی (چاپ دوم) - مازیار نیستانی
 کاشی جھیدن به آبی - محمد قائمی
 ده فرمان - رضا شهنطیا
 گرگم به هوای خودم - آرزو رضایی مجاز
 شب ادامه پیراهن من است - سامان فردی‌فر
 حرف‌های نشسته - محمدعلی نامداریان
 من‌های دیگر من - اقبال پروازی
 و عشق پاشنه‌ی آشیلیم بود - الهام حیدری
 تو بی‌دلیل زیبایی - مهدی آخرتی
 کهن‌دژ - نرگس خاتون عظیمی

غولماهی - ندا رحمت‌پور
 با دود علامت می‌دهم - سارا غضنفری
 پیراهنی جز صدای تو بر تن نمی‌کنم - مریم اسحاقی
 ضمایر متناوب - آنا شکرالهی
 دوچرخه - باران حجتی
 این روزها از شب‌های تو تاریک‌ترند - سعید رضایی سعید
 صرف نسکافه در مجلس ترحیم اسب - طیبه شنبه‌زاده
 زنی که از آنسوی آینه می‌خندد - سارا پرتو
 رسم هندسی مال‌خولیا - سهراب رحیمی
 از کلید تا آخر + تر - عباس حبیبی پدرآبادی
 مخاطب اجباری - شمس آقاجانی
 عروس شعر جهان - کورش مهربان
 میم چسبان آخر - مهرناز قربانعلی
 رویروی هیچ کس - کتابون ریزخرانی
 عبور از سیاره‌ی سوخته - لیلا فرجامی
 عطر از نام - محمد آرم، ایولیلیث
 اصالتا درخت تبریزی‌ام - نیکو مرادی
 آرام باش عزیز من - نازنین رحیمی
 عشق، دو عاشق مریاخوری - سمانه سواد
 اصراری که نمی‌دانی - طیبه حسین‌زاده
 من آدم شدم - محسن کریمی
 دور از چشم چراغ - فرناز فرازمند
 چند دقیقه بعد از انتحار - بنفشه فریس‌آبادی
 خاکستر - امید رشیدی
 در یک استپ سینه به من رسید - امین امیری
 گرگ‌ها و لاجورد - فروغ رخشا
 مادر - علی عبدالرضایی
 در جهانی که آسمان دیر می‌کند - فرشید جوانبخش
 اسب چه می‌داند از منطق اسب بخار - ریاب محب
 انگشتانم را دود می‌کنم - سینا خانبابایی
 قیچی - محمد نعمی‌پوران
 سپیده‌دمی که بوی لیمو می‌دهد - حسن آذری
 صبح روز بعد کازابلانکا - محمود بهرامی
 عشق‌های خیالی - احمد قاسمی
 مانیفست اسب - مهرداد فلاح
 عاشقانه‌هایی که بر بلندترین دامنه‌ها دویده‌اند - فراز مهدیان



مؤسسه انتشارات
بوته‌مار

دوره دوم
شعر معاصر ۷۱



۶۰۰۰ تومان

....آسمان؛ خاک و باد
روی کاغذهای میز یکی شدند
گیجم
نوشتن شعر از روی چشم‌های تو می‌ترساندم
نرمه‌های شن زیر زبانم
گفتن را سخت می‌کند....

عکس روی جلد:
Kudes Kilkenny

